**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 060– 18 /10/ 1400 اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه** **/زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## ادله دالّ بر عدم وجوب زکات در غلّات طفل

بحث درباره وجوب زکات در غلّات طفل بود. در غلّات طفل، عده ای قائل به وجوب زکات هستند ولی مرحوم محقق حلی و متأخرین عمدتا قائل به عدم وجوب هستند. صاحب جواهر کلام محقق را می پسندد و بر آن استدلالاتی را ذکر می کند که برخی از آنها در جلسه گذشته مطرح شد.

### دلیل سوم: موثقه ابی بصیر

یکی از این استدلالات موثقه ابی بصیر بود که علی بن حسن بن فضال در سند آن واقع بود. در جلسه گذشته درباره موثقه ابی بصیر، بیان شد: ظاهر این موثقه نفی زکات در غلّات است البته کلامی که شیخ طوسی در تهذیب دارد، قابل توجه است اما این کلام خلاف ظاهر است و برای پذیرش آن نیازمند دلیل قاطع هستیم. مرحوم صاحب جواهر درباره موثقه ابی بصیر می نویسد:

و المناقشة في سنده لو سلمت مدفوعة بالانجبار بالشهرة،[[1]](#footnote-1)

گیر اصلی در سند روایت، علی بن حسن بن فضال فطحی است. «لو سلّمت» شاید اشاره به این باشد که اگر کبرای عدم اعتبار روایت موثقه را بپذیریم و گرنه در موثقه بودن روایت، بحثی نیست. به هر حال ایشان می فرماید: اگر عدم حجیت موثقات را بپذیریم، این موثقه‌ی خاص به خاطر انجبار به شهرت حجت است.

به نظر می رسد؛

اولا: شهرتی در مسأله نیست و شهرت تنها بین متأخرین وجود دارد. هر چند ایشان در ابتدای بحث «کما هو المشهور نقلا و تحصیلا» مطرح کرده است اما قدما عمدتا قائل به وجوب زکات غلات طفل هستند مانند شیخان، بنو زهره، سعید و حمزه. پس نمی توان این روایت را با شهرت منجبر دانست.

ثانیا: انجبار به شهرت باید اطمینان بخش باشد و به مجرّد فتوای عده ای از علما، انجبار مشکل است.

بله اصل این مطلب که موثقه از نظر کبروی حجت است، بحث دیگری است. درباره خبر موثّقه سه مبنا وجود دارد:

1. خبر موثّق مطلقا حجت است.
2. خبر موثّق در صورتی حجت است که معارضه با خبر امامی و فتوای امامی نکند.
3. خبر موثق مطلقا حجت نیست.

در صورتی می توان به موثقه ابی بصیر عمل کرد که یا مطلقا خبر موثّق حجت باشد یا اگر شرط عدم معارضه را قائل هستیم، بین موثقه ابی بصیر و صحیحه ابی بصیر و زراره که دالّ بر وجوب است، جمع عرفی وجود داشته باشد. پس عمل به موثقه ابی بصیر مشروط به این است که مطلقا موثقات را حجت بدانیم یا شرط عدم معارضه با خبر امامی را در اینجا محرز بدانیم.

### دلیل چهارم: نبود دلیل مطلق بر ثبوت زکات

صاحب جواهر در ادامه می نویسد:

كل ذلك مع عدم دليل للوجوب سوى خطابات الوضع التي يمكن منع سوقها لبيان الأعم من المكلف و المكلف به،

ایشان بیان می کند: دلیل بر اینکه در غلّات طفل زکات باشد، تنها خطابات وضعی است که زکات را به نحو مطلق ثابت کرده است. این مطلب اشاره به آن دارد که خطابات تکلیفی مانند «اقیموا الصلاه و آتوا الزکاه» مختص به بالغین است. پس برای ثبوت زکات در مال طفل، یا باید به آیه شریفه ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾[[2]](#footnote-2) تمسک کرد یا ادله ای که زکات را به عنوان حکم وضعی در اموال بیان کرده است که در حکم وضعی، قید بلوغ و عقل وجود ندارد.

#### بررسی دلالت آیه ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ بر ثبوت زکات در مال طفل

به نظر می رسد تمسک به آیه شریفه ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ برای ثبوت زکات در مال طفل مشکل است. برای بررسی این مطلب آیه شریفه را به صورت کامل قرائت می کنیم:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿103﴾ أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿104﴾

در آیات قبل، قرینه خاصی وجود ندارد که بتوان مرجع ضمیر «اموالهم» را تشخیص داد و آن را به افراد خاصی اختصاص داد. در آیات قبل وارد شده است:

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿101﴾وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿102﴾

ظاهرا ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ به ﴿وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً﴾ بازگشت ندارد و معنای عامی دارد و مراد از «اموالهم» اموال مسلمین و امت است. اما ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ ظهور در این دارد که خود پرداخت کنندگان زکات، تطهیر می شوند و تزکیه برای آنها حاصل می شود. ظاهر تطهیر این است که بدون پرداخت زکات، گناه یا مطلبی که باعث قذارت معنوی در شخص می شود وجود دارد. پس﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ ظهور در وجوب تکلیفی زکات بر مأخوذ منهم الزکاه دارد. با توجه به این نکته، آیه شریفه اختصاص به بالغین دارد و شامل طفل نمی شود.

بله احتمال دارد مراد از تطهیر معنایی باشد که در صغیر و مجنون نیز قابل تصویر است به این بیان که تطهیر با استحباب زکات هم سازگار است و بدون پرداخت زکات مستحبی، مرتبه ای از قذرات وجود دارد، اما آیه شریفه ظهور در این ندارد که شامل این نوع تطهیر باشد و می تواند اختصاص به قذارت حاصل از ترک واجب باشد.

پس یا آیه شریفه ظهور در این دارد که مأخوذ منهم الزکاه کسانی هستند که با عدم پرداخت زکات معصیت کار می شوند یا ظهور در تعمیم ندارد و نوعی اجمال در آن وجود دارد.

سوال: تطهیر نمی تواند به معنای دفع معصیت و ترفیع درجه باشد چنانچه در آیه تطهیر نیز به همین معناست؟

پاسخ: در آیه تطهیر نیز تطهیر به معنای مبرّا بودن از گناه است به این معنا که به علت مکلّف بودن، زمینه گناه در خمسه مطهّره وجود دارد اما خداوند این زمینه گناه را پاک کرده است. پس به هر حال باید زمینه گناه در حق پرداخت کننده زکات وجود داشته باشد تا تطهیر معنا داشته باشد به این صورت که نپرداختن زکات، موجب حصول قذارت در آنها شود. چنانچه در آیه تطهیر نیز اگر خداوند تطهیر را انجام نداده بود، خمسه مطهّره به مقام عصمت نمی رسیدند.

سوال: در شأن نزول آیه شریفه زکات در روایات آمده است: لَمَّا أُنْزِلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ أُنْزِلَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ **فَرَضَ** عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ[[3]](#footnote-3)

پاسخ: روایت ذیل آیه نیز مؤید این مطلب است که زکات به عنوان فعلی از افعال واجب است و اختصاص به بالغین است. چنانچه بیان شد: یا آیه شریفه ظهور در این دارد که مأخوذ منهم الزکاه کسانی هستند که با عدم پرداخت زکات معصیت کار می شوند یا ظهور در تعمیم ندارد و نوعی اجمال در آن وجود دارد و نمی توان از آیه شریفه درباره غیر بالغین استفاده کرد.

سوال: آیا نمی توان مرجع ضمیر «اموالهم» را « وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» دانست و بین این دو آیه را جمله معترضه تفسیر کرد؟

پاسخ: در صورت بازگشت ضمیر به آنها، باز اختصاص به بالغین دارد و شامل صغار نمی شود. حتی اگر از این قرینه رفع ید کنیم و بگوییم ظهور بدوی «هم» در «اموالهم» مطلق مسلمین و لو مسلمانان حکمی مانند صغار و مجانین است، «تطهّرهم و تزکّیهم بها» معنا را به خصوص بالغین اختصاص می دهد یا احتمال این اختصاص وجود دارد.

بنابراین نمی توان به این آیه بر وجوب زکات بر نابالغین و مجانین استدلال کرد.

#### اشکال در شمول خطابات وضعی زکات نسبت به طفل

مرحوم صاحب جواهر بیان کرد: تنها می توان به خطابات وضعی استدلال کرد. مراد از خطابات وضعی، ادله ای است که زکات را در مال ثابت کرده است مثل «فی خمس من الابل شاه» یا «فی ما سقطت السماء العشر».

##### اشکال اول: عدم بیان از ناحیه مکلّف

صاحب جواهر بیان می کند: این روایات که زکات را به صورت وضعی بیان کردند، مطلقات هستند و دلالت مطلق بر عموم متوقف بر در مقام بیان بودن است اما روشن نیست متکلّم در اینجا در مقام بیان مکلّف و مکلّف به باشد. بلکه قدر متیقن این روایات این است که در مقام بیان مکلّف به و وظیفه است اما روشن نیست در مقام بیان کسی باشد که باید این وظیفه را انجام دهد. پس ثابت نیست روایات در مقام بیان مکلّف است و به همین دلیل اطلاقی نسبت به جمیع مکلّفین ندارد و قدر متیقّن آن بالغین عاقلین است.

سخن صاحب جواهر صحیح است که خود این ادله اطلاق ندارند. اما اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضا می کند که این حکم وضعی اختصاصی به بالغین عاقلین ندارد. چنانچه در سایر موارد مانند خمس می توان با اطلاق مقامی مجموع ادله خمس را در اموال صغار ثابت کرد. البته اطلاق مقامی مجموع ادله متوقف بر نبود دلیل بر نفی زکات از صغیر است و با وجود اطلاقات نافی زکات در مال صغار یا خصوص موثقه ابی بصیر، اطلاق مقامی ادله شکل نمی گیرد. مرحوم صاحب جواهر می خواهد منهای وجود روایات نافی زکات در مال صغار، مقتضی برای ثبوت زکات در مال یتیم و مجنون را نفی می کند اما به نظر می رسد مقتضی وجود دارد اما اطلاقات نافی زکات در مال صغار یا خصوص موثقه، باعث می شود اطلاق مقامی مجموع ادله شکل نگیرد. پس به یک معنا، اطلاق نصوص و خصوص موثقه ابی بصیر در انتفای اصلِ مقتضی برای وجوب دخالت دارد ولی نمی توان منهای نگاه کردن به اطلاقات نصوص نافیه یا خصوص موثقه ابی بصیر زکات را در مال طفل و مجنون نفی کرد.

##### اشکال دوم: عدم صراحت در وجوب

صاحب جواهر در ادامه می فرماید:

و لو سلم فلا صراحة فيها بالوجوب، ضرورة صدقها مع الندب،

اگر روایات خطابات وضع، شامل اطفال نیز باشد صراحت در وجوب ندارد زیرا در صورت ندب نیز صدق می کند.

###### پاسخ: ظهور در وجوب

هر چند این ادله صراحت در وجوب ندارند اما ظهور در وجوب دارند و حمل آن بر اعم از وجوب و استحباب نیازمند دلیل است. به همین دلیل در بالغین، به همین روایات بر وجوب زکات تمسک می شود. پس ظاهر این ادله وجوب است و حمل روایت مثبت زکات بر استحباب خلاف ظاهر است و نیازمند قرینه خاصه است.

##### اشکال سوم: ظهور در اختصاص به مالک کامل

صاحب جواهر در ادامه می نویسد:

و لو سلم فهي ظاهرة في المالك الكامل، ضرورة أنها تكليف، و التكليف مشروط بالكمال، لرفع القلم عن الصبي و المجنون، فالمراد حينئذ منها وجوب الزكاة في الأعيان على من له أهلية التكليف، و صرف ذلك إلى الولي و إن كان ممكنا إلا أنه خلاف الظاهر من هذه النصوص المنساق منها إرادة المالك،

اگر این روایات دالّ بر وجوب باشند، ظهور در اختصاص به مالک کامل دارد و شامل نابالغ و مجنون نیست.

بنده متوجّه مراد صاحب جواهر نمی شود شاید ایشان این مطلب را بیان می کند که حکم وضعی زمانی معنا دارد که یک حکم تکلیفی وجود داشته باشد. مرحوم شیخ انصاری قائل است حکم وضعی از حکم تکلیفی انتزاع می شود اما دیگران حکم وضعی را منتزع از حکم تکلیفی نمی دانند اما وجود حکم تکلیفی برای تصحیح جعل حکم وضعی را لازم می دانند. پس حتی اگر روایاتِ دالّ بر حکم وضعی به ظهور بدوی عام باشند و شامل طفل نیز شود، اما باید همراه این حکم وضعی، حکم تکلیفی وجود داشته باشد و ظهور این حکم تکلیفی که همراه حکم وضعی وجود دارد، اختصاص به مالک کامل است. بنابراین حکم وضعی موجود نیز به مالک کامل اختصاص پیدا می کند.

اگر گفته شود: حکم تکلیفی مربوط به ولیّ است و ولیّ مکلف است که از مال طفل زکات را خارج کند، در پاسخ می گوییم: ظهور حکم تکلیفیِ مصحّحِ حکم وضعی این است که به خود مالک متوّجه است و بیان می کند: ای مالک باید زکات مالت را اخراج کنی. پس این خطاب متوجه به کسی است که اهلیّت خطاب تکلیفی را داشته باشد.

###### پاسخ: شمول اطلاق حکم وضعی نسبت به طفل

کلام صاحب جواهر بیشتر بحث استظهاری است و به نظر می رسد وجه قابل توجهی برای کلام ایشان وجود نداشته باشد. مثلا «من اتلف مال الغیر فهو له ضامن» شامل طفل نیز می شود. مصحّح ضامن شدن طفل این نیست که حتما همین الان حکم تکلیفی متوّجه طفل شود. مرحوم شیخ نیز در بحث انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی اشاره کردند که مراد این نیست که حتما باید حکم تکلیفی متوجه به شخصی که حکم وضعی متوجه اوست و در همان زمان باشد و ممکن است حکم تکلیفی منشأ انتزاع حکم وضعی، متوجه به دیگری باشد یا متوجه به شخص باشد اما در زمان دیگر. بنابراین از خطاب اولیاء به «ادفع عوض ما اتلفه الطفل» ضامن بودن طفل انتزاع می شود یا از خطاب تکلیفی به خود طفل بعد از بلوغ، حکم وضعی ضمان در همان طفولیت انتزاع می شود.

سوال: بین قاعده اتلاف و اخراج زکات تفاوت وجود دارد زیرا سیره و ارتکاز عقلا در ضمان به واسطه اتلاف، عدم تفاوت بین صبیان و بالغین است در حالی که چنین ارتکازی در زکات وجود ندارد.

پاسخ: اطلاق دلیل مثبت حکم وضعیِ شامل صبیّ نیز می شود و لازم نیست اطلاق موافق با ارتکاز عقلایی باشد بلکه همین میزان که مخالف با ارتکاز نباشد، در اثبات حکم وضعی به واسطه اطلاق کفایت می کند. اگر حقی برای فقرا در اموال طفل ثابت شده باشد، ثبوت حق برای فقرا به این معناست که ولیّ سهم فقرا را تحویل دهد یا خودش بعد از بلوغ آن را پرداخت کند. پس ثبوت حق در مال طفل خلاف ارتکاز عقلایی نیست و به همین دلیل اطلاقات مثبت ثبوت زکات در مال، شامل طفل نیز می شود. صاحب جواهر نیز با فرض شمول اطلاقات در مقام پاسخ است که بیان شد پاسخ صحیح نیست.

##### اشکال چهارم: رفع قلم از صبیّ و مجنون

بحث رفع قلم از صبی و مجنون نیز نیازمند بحث مفصّلی است که آیت الله والد در خمس بحث کردند و ما نیز فرمایشات ایشان را با مقداری افزودنی نقل کردیم. ایشان بیان می کند: رفع قلم از صبیّ و مجنون ناظر به احکام وضعی نیست و قلمی که از صبیّ و مجنون برداشته شده، قلم مؤاخذه است و مراد این روایات این است که در نامه عمل آنها به عنوان گناه نوشته نمی شود.

صاحب جواهر نیز نمی خواهد از رفع قلم، مستقیما حکم وضعی را رفع کند بلکه بیان می کند: پشتوانه حکم وضعی، حکم تکلیفی است و چون این حکم تکلیفی اختصاص به بالغین عاقلین دارد، حکم وضعی نیز به همان مختص می شود که به نظر این سخن ناتمام است.

### دلیل پنجم: ترجیح روایات نافی زکات به واسطه مرجّحات

صاحب جواهر در ادامه بیان می کند:

و لو أغضي عن ذلك كله و سلم عمومها للكامل و غيره فالتعارض بينها و بين الإطلاقات السابقة من وجه، و لا ريب في رجحانها عليها من وجوه، منها الأصل و الشهرة و خبر أبي بصير و وضوح الدلالة،

ایشان می فرماید: اگر عمومیت خطابات وضعی زکات نسبت به طفل و مجنون پذیرفته شود، بین این روایت و اطلاق نصوص سابقه که نافی زکات در مال صغیر بودند، تعارض حاصل می شود.

البته این روایات عمدتا درباره مال یتیم است و از یتیم به مطلق صغیر الغای خصوصیت می شود. اما آیا می توان از این روایات درباره مجانین الغای خصوصیت کرد؟ هر چند الغای خصوصیت بعید نیست اما بحثی جداگانه است که باید در آینده به آن پرداخت. به همین دلیل، قدر مسلّم بحث را در صغیر پی می گیریم.

ایشان می فرماید: بین خطابات وضعی مثبت زکات و خطابات نافی زکات از طفل، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است. روایات نافی زکات در مال طفل، اعم از غلّات و مواشی و طلا و نقره است. روایات وضعی مثبت زکات، ثبوت زکات را نسبت به کامل و غیر کامل اثبات کرده است. نسبت به غلّات، دو دلیل تعارض دارند و رابطه بین این دو عموم و خصوص من وجه است. با فرض وجود رابطه من وجه، از جهات مختلف ترجیح با روایات نافیه است.

#### تقریب فنّی کلام صاحب جواهر

بحث مرحوم جواهر با توجه به مبانی اصولی مرحوم شیخ انصاری، غیر فنّی است. که می توان بحث را به صورت فنّی اینگونه تقریب کرد:

در صورتی که دو روایت با هم تعارض داشته باشند، به سه نحو می توان مطابق یکی از دو روایت حکم کرد:

1. یا روایت معارض به عنوان جمع عرفی توجیه می شده، معنایی برای آن بیان می شود که با روایت اول موافق شود.
2. یا دو روایت را معارض می دانیم و یکی از دو روایت را به واسطه یکی از مرجّحات، ترجیح می دهیم.
3. یا دو روایت را معارض می دانیم و یکی از دو روایت را به علت موافق اصل بودن، مرجع قرار می دهیم.

صاحب جواهر روایات نافیه را بر روایات مثبت زکات ترجیح داده است که کلام ایشان به یکی از این سه بیان بازگشت دارد:

1. یا روایات مثبته را به واسطه جمع عرفی، توجیه می کنیم.
2. یا روایات مثبته را به علت مخالفت با مرجّحات کنار می گذاریم.
3. یا روایات نافیه را به علت موافقت با اصل، مرجع قرار می دهیم.

##### مرجّح بودن یا مرجع بودن اصل

ایشان، اصل را به مرجّح روایات نافیه قرار داده است. اصل، می تواند مرجّح تلقّی می شود و می تواند مرجع تلقّی شود. مرجّح بودن اصل، با توجه به دو نکته است:

* اول باید از مرجّحات منصوصه به مرجّحات غیر منصوصه تعدّی کرد.
* دوم باید قائل به تعدّی به مرجّحاتی که موجب اقربیت به واقع نیستند نیز بشویم و در مرجّحات غیر منصوصه، اقربیت به واقع را معتبر ندانیم.

با این دو فرض، اصل می تواند مرجّح روایت موافق اصل بر روایت مخالف اصل شود. اما هیچ یک از این دو مبنا، تامّ نیست.

* اولا: تعدِّی از مرجّحات منصوصه به مرجّحات غیر منصوصه صحیح نیست و تفصیله فی محلّه
* ثانیا: بیاناتی که می تواند مثبت تعدّی باشد، تنها در مواردی که موجب اقربیت به واقع باشد، قابل تطبیق است و در مواردی که موجب اقربیت به واقع نباشد، این بیانات جاری نیست.

سوال: اصول محرز مانند استصحاب نیز نمی تواند موجب اقربیت به واقع باشد؟

پاسخ: محرز بودن استصحاب غیر از اماره بودن است و اصل محرز موجب اقربیت به واقع نیست. بله اگر استصحاب را اماره بدانیم، استصحاب می تواند موجب اقربیت به واقع باشد.

اگر اصل را مرجع بدانیم، بعد از تعارض روایات مثبت و نافی می توان به اصل عملی نافی زکات رجوع کرد. به نظر می رسد ایشان خصوص مرجّح بودن را در مقابل مرجع بودن بیان نمی کند و بر مرجع بودن بعد از تعارض نیز مرجّح اطلاق کرده است. در این معنای عام، اصل می تواند مرجع باشد اما مرجع بودن اصل سه شرط دارد:

* دلیلی بر ترجیح یکی از دو روایت نداشته باشیم.
* بین این دو روایت جمع عرفی وجود نداشته باشد.
* اصل ثانوی را در تعارض مستقرّ، تخییر ندانیم و قائل شویم که اصل ثانوی در متعارضین، تساقط است یا لا اقلّ قائل شویم ادله تخییر شامل موارد عموم و خصوص من وجه نیست.

پس تنها در صورتی که روایات مثبته به جهت جمع عرفی و مرجّحات ترجیحی نداشته باشد و تعارض مستقر شود و قائل به تخییر نیز نباشیم، نوبت به اصل می رسد و اصل مرجع خواهد بود که برائت یا استصحاب عدم، اصل جاری در مسأله است. عمل کردن به روایت مطابق اصل نیز به این معناست که عمل مطابق روایت نافی زکات است نه به استناد روایت نافی.

دومین مرجّحی که صاحب جواهر بیان کرده، شهرت است که در جلسه آینده درباره آن بیان خواهیم کرد.

صاحب جواهر لحنی در کلمات خود دارد که مثلا روایت را موصوف به وصفی می کند که جواب از استدلال به آن روایت بیان باشد. مثلا بیان می کند: «و لا یعارضه خبر فلان الموافق للعامه» که مراد این است که به علت موافق بودن با عامه، حمل بر تقیه می شود. هدف ایشان تلخیص در بیانات است که با این نگاه، کلمات صاحب جواهر را باید ملاحظه کرد.

1. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج15، ص25.](http://lib.eshia.ir/10088/15/25/) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره توبه، آيه 103. [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص497.](http://lib.eshia.ir/11005/3/497/) [↑](#footnote-ref-3)